

طهارت خیال و هنر مقدس

محمد رضا نقیه *

آزاده ابراهیمی فخاری **

چکیده

ارائه وحی و احکام و معارف دینی به صورت جذّاب و شکیل، تأثیر به‌سزایی در پذیرش آن از سوی جامعه انسانی و در نتیجه نیل به سعادت برای آحاد ملت دارد؛ اما میزان توفیق هنرمند قدسی در این رسالت عظیم بسته به طهارت خیال و پاکی ضمیر اوست، همان‌طور که از زمان سقراط و افلاطون مطرح است، منشأ هنر، قوه خیال است. این مسئله در میان فلاسفه اسلامی نیز به تفصیل بیان شده است. بنیان‌گذار عالم مثال در حکمت اسلامی، سهروردی است و پس از آن صدر المتألهین به تبیین آن پرداخته است. به عقیده ایشان هر نمادی که در هنر مطرح می‌شود، به‌عنوان سمبلی است که از عالم خیال منفصل، توسط قوه خیال (متصل) هنرمند به صورت محسوس ارائه می‌شود؛ بنابراین، هنرمند بسته به اینکه اشتغال خاطر به چه اموری داشته باشد، قوه خیال خود را تربیت می‌کند و می‌پرورد، «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

akhlagh@dte.ir

akhlagh@dte.ir

* - استاد حوزه و پژوهشگر مرکز مطالعات اسلامی.

** - دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه، رشته فلسفه.

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۱۱/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۸/۰۵



در این مقاله پس از آشنایی اجمالی با قوهٔ خیال (متصل و منفصل) از نظر فلاسفهٔ اسلامی، به بیان جایگاه چِستی هنر پرداخته شده است، سپس رابطهٔ طهارت خیال با هنر مقدس به تفصیل بیان می‌شود.

واژه‌های کلیدی

عالم خیال (متصل و منفصل)، محاکات، هنر، سمبل، طهارت، هنر مقدس.

مقدمه

بشر، همواره از ابتدای هبوط در این جهان خاکی در جستجوی سعادت بوده و هست. هیچ کس را نمی‌یابی که به دنبال این هدف نباشد یا حداقل به آن فکر نکرده باشد. آفریدگارِ انسان که از رگ گردن به او نزدیک‌تر است، برای نیل انسان به این کمال و هدف، وحی را وسیله‌ای قرار داد تا انسان رهنمون شود؛ اما با توجه به حس زیبایی‌دوستی و زیبایی‌طلبی بشر، اگر این معارف حقه در قالبی زیبا و شکیل ارائه نشود، از مقصد اصلی خود باز می‌ماند؛ لذا هنر مقدس، عهده‌دار این رسالت عظیم است. هنر در عام‌ترین معنایش، ظهور و تجلی استعدادهای فطری و زیبایی‌طلب انسان در قالب آثار هنری است و هنر مقدس، هنری است که با وحی در هر آیینی ارتباط مستقیم دارد و آن را به نحوی جذاب و دل‌فریب به جامعه ارائه می‌کند. در واقع، اولین هنرمند قدسی، همان پیامبری است که وحی به قلب مظهرش نازل می‌شود و پس از آن، هنرمندان از جمله کسانی هستند که مسئولیت عظیم هدایت خلق را توسط کلام الهی به عهده می‌گیرند. اکنون این سؤال مهم مطرح است که آیا هر هنرمندی می‌تواند هنر مقدس بیافریند؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است به منشأ هنر در نفس آدمی توجه شود. این مسئله‌ای است که شاید نه به نحو مستقیم، ولی به لطائف‌الحیل از دیر باز به آن

پرداخته شده است. از زمان سقراط و افلاطون به صورت جدی و قابل ملاحظه‌ای هنر واقعی و منشأ ایجاد آن مطرح بوده است.

در میان فلاسفه مسلمان، اولین کسی که جایگاه و منشأ هنر را در فلسفه اسلامی مطرح کرد، سهروردی است و پس از او صدرالمتألهین این مسئله را به دقت تبیین کرده است. ایشان در ابتدا به اثبات عالم خیال در نفس آدمی که خیال متصل نامیده می‌شوند، می‌پردازند و سپس تصاویر خلق شده توسط این قوه را در انسان برگرفته از عالم خیال منفصل که از عوالم وجود و عالمی در میان عالم ملکوت و حس است، می‌دانند و اشکال و تصاویر خلق شده توسط این قوه در انسان را نماد یا سمبلی از صورت‌های آن عالم به شمار می‌آورند که در سیری نزولی در عالم حس، تمثیل یافته‌اند تا آدمی را به آن جهان اعلی‌رهنمون کنند.

هنرمند قدسی در خلق اثر هنری خود نیازمند سیر به این عالم ملکوتی و ضبط و خلق تصاویر آن و سپس ارائه تمثیل آن در عالم حس برای تقریب به ذهن بیننده یا شنونده آن هنر است. مسلم است که ایفای چنین رسالتی جز از نفس طاهر و تزکیه شده از شهوات بر نمی‌آید. هنرمند بسته به اینکه متذکر چگونه اموری باشد، قوه خیال خود را تربیت می‌کند و می‌پرورد و اثر هنری او از همین کوزه برون می‌تراود. قوه خیال او منوط به اینکه بیشتر با امور رحمانی سروکار داشته باشد یا با امور شیطانی، با همان رنگ و قالب در عالم خیال به حرکت در می‌آید. توفیق هنرمند در آفرینش هنر مقدس بسیار وابسته به قدرت و طهارت خیال اوست.

همان‌طور که بیان شد فلاسفه اسلامی در آثار خود به اثبات عالم خیال به نحو مبسوطی پرداخته‌اند که در این مقال نمی‌گنجد و ما تنها به ذکر نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم:



شیخ اشراق، جهان را در قالب نظام نوری تفسیر می کند. در حکمة الاشراق خویش پس از اثبات روح حیوانی که به عنوان حدفاصل بین نور اسفهد انسانی و اجسام طبیعی است، به ویژگی های این روح پرداخته و در نهایت ثابت می کند که این روح حیوانی باید قوایی افزون تر از قوای پنج گانه ظاهری را دارا باشد؛ بنابراین انسان را دارای استعدادی می داند که قادر به بازگرداندن صور از جهان ذکر است (شیخ اشراق، ۱۳۷۳: ۲۰۹). جهان ذکر، در اصطلاح فلاسفه، عالم مثال منفصل نامیده می شود. در مقابل، قوه ای که با نفس آدمی در ارتباط است، خیال متصل نامیده می شود.

ابن سینا در رساله احوال نفس این طور بیان می دارد:

«قوة خیال یا مصوره، قوه ای است که جایگاه آن، مانند دیگر قوا حفره ای از مغز است و آنچه را حس مشترک از حواس جزئیة دریافت کرده است، حفظ می کند و این صور بعد از غایب شدن محسوسات، هم چنان در قوه خیال باقی می ماند» (ابن سینا، ۲۰۰۷: ۶۳).

و هم چنین صدرا در تعریف این قوه چنین می نویسد:

«قوة خیال که به آن مصوره هم می گویند، قوه ای است که به وسیله آن صورتهای موجود در باطن حفظ می شود» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۸، ۲۱۲).

در واقع، می توان گفت از نظر فلاسفه، ادراک یا شناخت انسان از لحاظ نوع، برخورد قوه مدرکه او با امر بیرونی (مدرک) است و آنچه از مدرکات انتزاع می شود، چهار مرتبه دارد: حسی، خیالی، وهمی و عقلی؛ البته این مراتب با هم تعارض ندارند و جمع آنها ممتنع نیست و در طول هم قرار دارند. در ادراک حسی، انسان از طریق حواس با امر بیرونی مواجه می شود؛ بنابراین در این نوع شناخت، آنچه ادراک می شود حسی، صورت دار و جزئی است.

ادراک خیالی در مرتبه بالاتر از ادراک حسی قرار دارد؛ زیرا در این نوع ادراک، نه مواجهه با مدرک لازم است و نه ادراک از طریق حواس صورت می‌گیرد، با این حال آنچه درک می‌کنیم، جزئی است و صورت دارد. مرتبه بعدی شناخت، ادراک وهمی است. فرق ادراک وهمی با ادراک خیالی این است که در ادراک وهمی، صورت مطرح نیست. به عبارت دیگر، مدرک وهمی، حسی نیست و صورت ندارد؛ اما جزئی است.

بالاترین مرتبه شناخت، ادراک عقلی است که کاملاً مجرد است؛ زیرا در آن نه مواجهه با امر مادی مطرح است و نه این ادراک از طریق حواس صورت می‌گیرد و نه صورت و شکل دارد و نه جزئی است. مدرک عقلی کلی و بدون صورت و مجرد است.

در تمثیل عرفانی می‌توان گفت نسبت خیال متصل با خیال منفصل مانند نسبت جویبارها با نهر بزرگی است که از آن منشعب شده است. قرآن کریم و روایات نبوی و ولوی در وجود عوالم فراتر از ماده، ظهوری بازر دارند و بدون شک، بزرگ‌ترین منبع الهام عرفا و حکمای اسلامی در شرح و بسط مفاهیم حکمی و عرفانی و نیز تشریح عوالم فراتر از ماده و مراتب آن بوده است. به‌عنوان مثال، خداوند تبارک و تعالی در سوره مبارکه بقره، آیه ۱۵۴ می‌فرماید:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ)

مفسران، حیات مذکور در این آیه را نه یک حیات فرضی و تقدیری، بلکه واقعی و حقیقی می‌انگارند و اصطلاح «لا تَشْعُرُونَ» در پایان آیه را دلیلی بر فرامادی بودن بستر و قلمرو آن می‌دانند. «ولکن لا تَشْعُرُونَ»، یعنی به‌وسیله حواس خود نمی‌توانید این حیات غیرمادی را درک کنید (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۳۴۵).



نهایت و کمال قوهٔ خیال تا آنجا است که سالک در این مرحله می‌تواند هر آنچه را اراده کند در عالم مثال تحقق بخشد و به هر صورت که بخواهد صور معلقه را بیافریند، در حالی که به خود پایدار هستند. این همان مقام «گُن» است که بسیاری از فلاسفه و عرفا از آن سخن گفته‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد، مسلم است که قوهٔ خیال را می‌توان منشأ قریب هنر دانست؛ چرا که در هر اثر هنری، ردپای خیال و قوهٔ خیال به وضوح دیده می‌شود.

در معنای اصطلاحی هنر، اختلافات زیادی به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد هنر به خاطر عمق و گستردگی و ظرافت خود، در عین پیدایی، ناپیدا است؛ چرا که هنوز هم عقیده بر آن است که تعریف کاملی برای هنر عرضه نشده است؛ از این رو، در بیان ماهیت هنر نباید به دنبال جنس و فصل حقیقی و حد تام گشت؛ بلکه باید به تعریفی که تا حدودی جامع افراد و مانع اغیار باشد، بسنده و قناعت کرد.

در واقع، باید گفت هنر، تقلید از واقعیت است که در فطرت انسان‌ها لذت‌بخش است؛ اما در همهٔ اقسام هنر، آنچه در ذهن هنرمند پدید می‌آید، فارق از مواجهه، حسی است، حتی وقتی از طبیعت تقلید می‌کند، آنچه می‌آفریند عین طبیعت و حتی عین آن چیزی نیست که در ذهنش از مواجههٔ حسی با طبیعت نقش بسته است؛ بلکه خلاقیت و عمل خلاقانهٔ خود او نیز در آفریده‌هایش دخیل است. به علاوه آنچه در ذهن اوست، جزئی است و صورت و شکل دارد و بدین ترتیب از نوع ادراک خیالی است، به همین سبب آنچه هنرمند می‌آفریند، به توان قوهٔ متخیله او بستگی تام دارد. با توجه به مطالب بیان‌شده می‌توان گفت هنر در واقع، فعل زیباآفرینی انسان است. این تعریف، تقریباً همهٔ مصادیق هنر را شامل می‌شود، به ویژه اگر به این حقیقت توجه داشته باشیم که هم زیبایی نسبی و هم زیبایی مطلق تحقق دارد.

اما هنر قدسی در اصطلاح به چه هنری اطلاق می‌شود؟ تعبیر «قدسی»، به‌ویژه هنگامی که دربارهٔ هنر به کار می‌رود، صرفاً بیانگر آن گروه از تجلیات سنتی است که به‌طور بی‌واسطه با مبانی روحانی مذکور ارتباط دارند. در هنر قدسی و دینی مبداء، حقیقت است و محدود به تخیل و تهییج احساسات محض نمی‌شود. هنر قدسی با اعمال اصلی مذهبی و شیوهٔ زندگی روحانی، رابطهٔ مستقیم دارد و هنرهایی چون خوشنویسی، معماری مساجد و تلاوت قرآن را در بر می‌گیرد که مانند بقیهٔ هنرها به صورت سمبل در این جهان تالو می‌یابد.

ملاصدرا، این عارف حکیم، سمبل صور معنوی در قالب این جهانی را «سدر مخضود» در بهشت می‌داند. ایشان در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ واقعه می‌فرماید:

«لذایذ در این مقام، یعنی سدرۃالمنتهی معنا و صورت را توأمان دارند.»

آنگاه وی بر اساس این قاعده که هر آنچه در دنیا است، صورتی نیز در آخرت دارد، به تأویل‌شناسی سدرۃالمنتهی می‌پردازد. او معتقد است که سدرۃالمنتهی قوه و نیروی ملکوتی است که شأن او صورت‌دادن به حقایق است، یعنی شأن او این است که حقایق را از عالم معنای محض که مجرد از صورت است، فرود می‌آورد و به آن‌ها شکل و صورت می‌دهد؛ یعنی همان نزول وجود از عالم امر به عالم خلق، شأن خیال و نیز ایجاد صور و فرود آوردن معانی و حقایق عقلانی به مرتبه‌ای که شکل و رنگ و بُعد دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ج ۷، ۴۷).

سمبلی بودن هنر بیشتر از همهٔ هنرها در هنر مقدس تبلور دارد؛ یعنی هر چیزی در هنر مقدس، در واقع رمز حقیقتی برتر است، رمزی که انسان را به حقایق برتر هدایت می‌کند و به مثل اعلی می‌رساند و در نتیجه باعث نوعی شهود محض می‌شود.



هنر و زیبایی

زیبایی از مقومات هنر است؛ یعنی اگر زیبایی نباشد، هنر معنا ندارد. از طرف دیگر، بنا بر فطرت زیبایی جویی انسان، هر زیبایی گرما، کشش، حرکت و شوق می آفریند. به همین دلیل است که عرفا و فلاسفه از هنر به عشق تعبیر می کنند. ملاصدرا می گوید:

«جواهر عقلی همان خزائن علم و قدرت الهی هستند و کیفیت وجودشان همان طور که خدای سبحان می فرماید: «فقط اوست صاحب خزائن آسمان و زمین» (منافقون/۷) این گونه است و محرک بدون متحرک به جز از راه عشق و شوق تصور نمی شود، مانند تحریکی که معشوق برای عاشقانش دارد و این تحریک از راه امر امکان پذیر نیست؛ چراکه برای امرکننده سزاوار است که در امرش هدفی داشته باشد و هدفمند بودن بر نقصان و کاستی در امر دلالت می کند ...» (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۳۷۵)

در جلد هفتم اسفار نیز ملاصدرا به نقش عشق در شکل گیری و روند قوام و حرکت جهان و انسان می پردازد. به باور ملاصدرا تمامی موجودات عاشق خداوند هستند و مشتاق لقای او و یکی از دلایل این عشق آن است که همه موجودات، آفریده و معلول خداوند هستند و از این رو، نیازمند خداوند؛ چرا که معلول حدوثاً و بقائاً به علت تامه خود نیازمند است و این نیاز و افتقار دائمی به علت، سبب می شود تا میل و اشتیاقی مفرط نسبت به خداوند وجود داشته باشد. در واقع، همه موجودات در پی کمال هستند و کمال مطلق، یعنی خداوند، پاسخ گوی این نیاز شدید است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۷، ۵۷).

زیبایی به نحو کامل و مطلق در ذات اقدس الهی نهفته است که مسلماً چه خود انسان آگاه باشد و چه در بی خبری به سربرد، دلباخته زیبایی آن کامل بی منتهی است. از آنجا که انسان، خلیفه خداوند در زمین است، پس از او کامل ترین زیبایی را دارا است؛ البته باز هم در

آنجا بسته به درجه وجودی انسان، زیبایی مشکک می‌شود. زیباترین حقیقت در وجود انسان کامل نهفته است و پس از آن بقیه انسان‌ها هر کدام به نحوی از آن برخوردارند؛ البته موجودات دیگر نیز از آن بی‌بهره نیستند و به میزان دریافت وجودی خویش از زیبایی برخوردارند.

غایت هنر و رابطه آن با طهارت خیال

از مباحث گذشته می‌توان به هدف و غایت نهایی که از نظر دین، هنرمند باید در هنرش مدنظر داشته باشد، پی برد؛ ولی غایت و هدف هنرمندان (به اصطلاح امروزی) را می‌توان در موارد زیر بیان کرد:

۱. هنر برای هنر؛ در این نوع از هنر، هدف از کار هنرمند بیشتر ارتقاء سطح هنر است. هنرمند رسالت کاری خود را تلاش برای برگذاشتن آثار هنری به یادگار، قرار داده و هنرمند هنردوست از طبقه خواص جامعه، کسی که خود را از دیگران یعنی عوام جدا می‌داند، نمونه مناسبی برای این نوع از هنر است.

۲. هنر برای هنرمند؛ در این نوع از هنر، هنرمند در خدمت خود است و هنر را برای شهرت فردی تجربه می‌نماید و ممکن است با قبلی ترکیب هم بشود؛ یعنی هم برای هنر و هم برای خود تلاش نماید.

۳. هنر برای جامعه؛ این نوع هنر با اجتماع انسانی که غالباً از طیف عموم مردم است، سروکار دارد. هنرمند، رسالت کاری خود را بر اساس خدمت به افراد رده‌های میانی و پائین اجتماع قرار داده است و برای آنان تلاش می‌کند.

اما در واقع، آن غایتی که هنرمند باید در پی آن باشد، ادامه همان رسالت انبیاء عظام است که همانا تذکار و تداعی بهشت برین در نفوس انسان هبوط یافته به این عرصه خاکی است و از این والاتر، رساندن آن نفوس مطهری که بذر عشق محبوب را در دل کاشته‌اند به ذات اقدس



احدیت، یعنی برای رساندن خلق خدا به خدا، خلق صور کنند و اسباب هدایت شوند.

مسلم است که هنرمندی که خود بهره‌ای از پاکی ضمیر نبرده است، نمی‌تواند پلی برای ارتباط بیننده یا شنونده یا به طور کلی مدرک هنرش با عالم ملکوت الهی باشد. شاید در برهه‌ای از زمان کشش و جذبه‌ای در نفس وی ایجاد کند؛ ولی مقطعی بوده و به عالم بالا متصل نمی‌شود. هنرمندی که در محسوسات غوطه‌ور است و جز به آن نمی‌اندیشد از ارتباط با صور خیالی که مجرد است، محروم بوده و این یک اصل مسلم فلسفی است که معطی شیء نمی‌تواند فاقد شیء باشد.

طریق کسب طهارت

همان‌طور که بیان شد هر هنرمندی برای تعالی بخشی به خود و جامعه باید از طهارت خیال برخوردار باشد و مسلم است که این مسئله به طرز محسوس تری در هنر مقدس مطرح است. هنر قدسی در واقع نمودار فضای ملکوتی بهشت است و اشکال و الوان آن جلوه‌هایی از اشکال همین عالم مثالی و خیالی (منفصل) است. آثار هنر قدسی، صرفاً از وهم هنرمند ناشی نشده؛ بلکه نتیجه رؤیت و شهود واقعیتی عینی است که فقط با شعور و آگاهی خاصی در وجود هنرمند امکان‌پذیر است.

راه دست‌یابی به این تزکیه نفس در کتب اخلاقی به تفصیل بیان شده است که خود مقالاتی جدا می‌طلبند. در این مجال همین بس که بدانیم این طریق آن‌سان که به نظر می‌رسد، دشوار نیست؛ چرا که نفس آدمی در آغاز همین‌گونه آفریده شده است و این طهارت در واقع بازگشت به اصل و فطرت است که مسلماً راهی هموار و مطابق گرایش درونی انسان است. ملاصدرا در مورد حقیقت نفس انسانی می‌گوید:

«نفس انسانی از آن جهت که از سنخ ملکوت است، وحدت جمعیه‌ای دارد که در سایه وحدت الهیه است.» (ملاصدرا، ۱۳۹۰: ص ۳۱۴).

همان‌طور که در قرآن کریم آمده است: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (شمس ۹/ و ۱۰)، نفس انسان توسط آفریدگار حکیم سامان داده شده است. پاکی و پلیدی به آن الهام می‌شود و آئینه الهی تشخیص تقوا از فجور است. این نفس ملهم، بستر ارتباط با عالم ملکوت را فراهم می‌کند. هرکس این آئینه را پاک داشت، به رستگاری رسید و هرکس آن را زیر غبار گناه دفن کرد، از آن بهره‌ای نبرد و خسارت دید. صدرا درباره طریقی کسب معرفت و بازگشت به این جنبه ملکوتی چنین راهکار ارائه می‌دهد:

«در مجلس برادرانی که تو را نصیحت می‌کنند، حاضر شو و بعد از اینکه حجاب تعصبات و انکار از تو برداشته شد با هدایت‌های ایشان هدایت شو و لباس تقلید را از نفست دور بدار و قلابه شهرت و ریا را از گردنت باز کن و پرده مرء و جدال را از جلو چشمانت کنار بزن تا آنچه خدا و رسولش ﷺ به آنها آموخته به تو بیاموزند و آنچه از حق شناختند، به تو بشناسانند. پس به سیره عدل آنها رفتار کن و به سنت حسنه آنها عمل کن و همان‌طور که آنها می‌نگرند با چشم بصیرت در حقایق اشیاء بنگر و همان‌طور که در دین خدا تعمق می‌کنند، تعمق کن و همان‌طور که در شهر علم و حکمت داخل می‌شوند، در شهر علم داخل شو و با روح معرفت و یقین، حیات دوباره یاب و از عذاب قبر نجات پیدا کن و به همان نحو که انسان‌های کامل زندگی می‌کنند، زندگی کن و در زمرة امامان شایسته محشور شو.» (ملاصدرا، ۱۳۹۰: ص ۳۱۷).

جان کلام این است که منشأ هنر قدسی اسلامی را باید در حقایق درونی قرآن و برکات محمدیه و خاندان طاهرینش که از آن نشأت



می گیرد، جستجو کرد. قرآن، اصل توحید را بازگو می کند و حضرت محمد 9 نیز تجلی این وحدت در کثرت است. اگر انسان کامل را به رشته تحریر در آوریم، قرآن به دست می آید و این معنای همان سخن است که چهارده نور مقدس : را قرآن ناطق می نامیم و بقیه هنرمندان قدسی که در پی ارائه معارف الهی به مخلوقات هستند، هرچند بر آن قلّه رفیع دست نخواهند یافت؛ ولی با توکل بر خالق و توسل بر آن ائمه طاهرین : می توانند به میزان سعه وجودی خویش در این امر توفیق یابند.

در واقع، خود خلقت مجموعه ای از مثال هایی است که خدا زده است برای تنبه و تذکار انسان؛ بنابراین، هنرمند قدسی در هر پدیده ای از عالم که می نگرد، جلوه ای از ذات او را مشاهده می کند و تمام مخلوقات خداوندی را آیه و نشانه ای می بیند که خالقش از باب محبت و عشق به مخلوقات، ایجاد کرده است که وحی الهی، وجه اتم و اکمل آن است؛ یعنی کلام الهی در اوج قداستش بر محمل های متفاوتی قرار گرفته که در کتاب تجلیات هنری انسان، ظاهر می شود.

همان طور که گفته شد، هنرمند در هدایت خلق به سوی معشوق حقیقی، نقش اساسی ایفا می کند. او با درک صورت اعلی و تبدیل آن ها به سمبل های حسی، انسان های وادی دنیا را به قرب الهی رهنمون می کند و مسلم است که بر دوش کشیدن چنین رسالت بزرگی، پاکی درون و صفای ضمیر می طلبد.

هنرمند قدسی باید اهل شهود و حضور باشد؛ زیرا کمال و گوهر هنر، نوعی کمال و معرفت شهودی و حضوری در حقایق متعالی عالم وجود است و اثر هنری، نتیجه آن لحظات و الهامات شهود و حضور است. چنین روح های اشراقی که قرار است محمل نزول فرشتگان باشند تا بتوانند آن را به صورت یک هنر به مخلوقات الهی ارائه نمایند، باید

هم‌زمان با هنر در سلوک عرفانی خویش سیر صعودی پیش گیرند تا جامعه در روح هنر و حیانی او حضور محبوب را نظاره‌گر باشند.

قوه خيال هنرمند برای دریافت این صور قدسی، بسان ظرفی است که تا طهارت در آن حاصل نشود، شراب طهور لایق آن نشود و این به شرایطی بستگی دارد که باید در تعالیم معصومین جستجو کرد. از آن جمله است فراغت از شهوات و این نه بدان معنی است که آدمی تارک دنیا شود و گوشه عزلت گزیند؛ بلکه آنچه انبیای الهی نیز به ما فرموده‌اند، دل نبستن به نعمات دنیایی و عدم اشتغال خاطر به آنهاست که انسان را از یاد حق باز می‌دارد.

خلوت شبانه نیز یکی از راه‌های میانبر در طی این طریق است. نفس در این زمان با سهولت بیشتری از مشغولیات فارغ گشته و دل به یار می‌سپرد و در چنین زمانی، حقایق بر جان انسان می‌نشیند.

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود این رابطه بین نفس طاهر و هنر در فلسفه صدرایی بیشتر مشهود است، علی‌الخصوص با توجه به حرکت جوهری که صدرالمتألهین آن را در دستگاه فلسفی خویش اثبات می‌نماید. منظور از این حرکت، حرکت اشتدادی است که در آن، وجود همواره در حال قوی‌تر شدن است و هم‌چنین مسئله عین‌الربط بودن معلول نسبت به علت خویش که مستلزم فیض مدام و لحظه‌به‌لحظه است.

هنرمند در خلق اثر هنری خویش و ارتباطی که با عالم خیال برقرار می‌کند، باید برای کسب این فیض مدام، آن‌به‌آن مراقبت نماید تا ظرفیت دریافت نفحات رحمانی را در خود تداوم بخشد و همواره برای تجرد، وجودی شدیدتر و قوی‌تر یابد.

عارفان و سالکان با تطهیر نفس و بنا به آیه (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (بقره/۲۵۷)، نور الهی در جان‌شان منور



و به لطافت عشقِ الهی فروزان و به لطف، خیر، کرم و عدل الهی متصف می‌شوند و در نهایت از جملهٔ حزب خدا می‌شوند: (أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (مجادله/۲۲)؛ لیک اگر قوهٔ متخیله به جای آنکه در قلمرو و اندیشه‌های عقلی و قدسی به سیر در آید، اسیر محسوسات شود و از ادراک معقولات باز ماند، دچار تشویش می‌شود. این تشویش که از «شجرهٔ ملعونه» یا «شجرهٔ خبیثه» حاصل می‌شود، سبب در هم آمیختن امور و مشوش شدن چیزهای درست می‌شود. در این زمان است که خیال در هنرمند قدسی، حالتی نورانی و شفاف پیدا می‌کند و اسرار متعالی بر قلب او متجلی می‌شود، به صورتی که در نفس تطهیر می‌شود و تمثیل پیدا می‌کند. این خیال، تمثیل حقایق صور و متأثر از روح قدسی است و از عالم ملکوت سرچشمه می‌گیرد و ام‌الکتاب سیراب می‌شود و این همان خیالاتی است که دام اولیاست.

تا خیال دوست در اسرار ماست چاکری و جان‌سپاری کار ماست
آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مهرویان بستان خداست

در نهایت، این تجلی اعلیٰ هنر قدسی بر گرفته از نفسِ مطهر انسان کامل است که عاشقان در گاه حضرت دوست را به سوی هدایت بارگاه قدسی اش می‌خواند و آنجاست که شاید بتوان گفت معنای حقیقی این آیهٔ شریفه هر چه بیشتر بر ضمیر جان نقش می‌بندد که می‌فرماید: (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (واقعه/۷۹).

انواع هنر مقدسِ تبلور یافته از خیال طاهر

در مطالب قبلی، هنر قدسی به لحاظ معنی و جایگاه آن در هنر دینی توضیح داده شد. در این قسمت به انواع آن و تأثیر طهارت خیال در هر یک از آن‌ها می‌پردازیم.

۱. خوش‌نویسی؛ شریف‌ترین هنر بصری در جهان اسلام، خوش‌نویسی است و کتابت قرآن، هنر مقدس علی‌الاطلاق محسوب می‌شود؛ اما این هنر مثلاً در دین مسیحیت هنر مقدس به شمار نمی‌آید؛ چراکه آن‌ها الفاظ انجیل را برگرفته مستقیم از وحی نمی‌دانند. خوش‌نویسی نقشی مانند شمایل‌نگاری در هنر مسیحی دارد؛ زیرا نمود جسم مرئی کلام خداست.

تقدس این هنر آنگاه ملموس است که مرام هنرمندان قدسی این هنر را مطالعه کنیم، به‌عنوان مثال میرعمادالحسنی؛ در رساله آداب المشق به‌عنوان اولین ادبی که فرد مبتدی باید مدنظر داشته باشد، این‌طور می‌نگارد: «آنکه کاتب را از صفات رذیله احتراز می‌باید کرد؛ زیرا که صفات ذمیمه در علامت بی‌اعتدالی است و حاشا که از نفس بی‌اعتدال کاری آید که در او اعتدال باشد.

«از کوزه همان برون تراود که در اوست»

پس کاتب باید که از صفات ذمیمه به کلی منحرف گردد و کسب فضایل حمیده کند تا آثار انوار این صفات مرکب از چهره شاهد خطش سرزند و مرغوب طبع ارباب هوش افتد.» (الحسنی، رساله آداب المشق، دفتری در ادبیات و هنر و عرفان: ۳)

در اولین سوره‌ای که بر پیامبر اعظم ﷺ وحی شد، خداوند به قلم سوگند یاد می‌کند و می‌فرماید: «بخوان قرآن را و پروردگار تو، کریم‌ترین کریمان عالم است، آن خدایی که بشر را علم نوشتن به قلم آموخت.» (قلم/۱-۴). با توجه به اینکه اولین آیه‌ای که بر حضرت رسول ﷺ نازل شد، درباره قرائت و خواندن بود؛ اما این قرائت در مراتب بعد، توسط رسول ﷺ به کتابت تبدیل شد تا آن انوار روحانی و کلمات نورانی که بر جان پیامبر نزول یافته بود، در مرتبه‌ای پایین‌تر بر لوح و کاغذ نوشته شود تا در این تجلی‌ظاهری، در نگاه ناظر خویش



تبرک بیافریند و این تبرک سبب ایجاد امنیت و آرامش معنوی در روح وی شود.

در آیات قرآنی، قلم صرفاً یک ابزار نگارش نیست؛ بلکه قطب فعال خلاقیت الهی است که تمام صور مثالی الهی پنهان در نگارخانه غیب را با حروف و کلماتی که سرمشق تمام صور دنیوی است بر لوح محفوظ منقوش ساخته است؛ بنابراین، قلمی که در دست انسان هنرمند قرار می‌گیرد، نمادی از آن قلم الهی است و نوشته‌ای که از آن بر جای می‌ماند، انعکاسی از آن خوش‌نویسی الهی و مینوی است که حقیقت مطلق را بر اوراق کتاب آسمانی نگاشته است.

چون قلم خوش‌نویسی از نی ساخته می‌شود که با آوای سحرانگیز موسیقی قدسی‌اش، انسان را به موطن روحانی‌اش متذکر می‌سازد، خوش‌نویسی نیز از طریق یادآوری صورت‌های ازلی در مقام کلمات، انسان را به جایگاه اصلی خود در جوار خداوند فرا می‌خواند. در نگاهی دیگر می‌توان گفت که انسان هنرمند با تسلیم مطلق در برابر اراده الهی به قلمی در دستان پروردگار تبدیل می‌شود که خداوند به واسطه وی، خلاقیت‌های خود را به منصه ظهور می‌رساند و بر اساس این، تسلیم مطلق و فنای مخلوق در خالق است که هنری که به دست او خلق می‌شود، هنری قدسی به حساب می‌آید. (بادی، ۱۳۸۵: ۲۶۰)

۲. قرائت قرآن؛ قاری هنرمند، نیز اگر درون را از رذایل پیراسته نماید، آنگاه است که می‌تواند با صوت دل‌نشین قرآنش، دل‌ها را مسحور این نغمه ملکوتی گردانند و الا اگر با نیت دینوی به سراغ حتی این هنر که پیوستگی بی‌واسطه با وحی دارد، برود بدون شک نمی‌تواند صیاد دل‌های تشنه معرفت شود. چه بسیار انسان‌هایی که با شنیدن آوای خوش یک قاری مخلص قرآن، مجذوب دین اسلام شدند و به آن گرویدند.

تلاوت دل‌نشین یک قاری، کمتر از سخنان یک واعظ متبحر در جذب قلوب مردم به سوی اسلام و قرآن کریم تأثیرگذار نبوده و می‌توان به جرأت بیان کرد که قاریان قرآن، سفیران فرهنگی اسلام در نقاط مختلف جهان هستند.

اقامه اذان و قرائت قرآن به نحو احسن از ابتداء، دغدغه مبلغان دینی بوده است؛ اما جای تأسف است که در جامعه اسلامی ما جلسات هفتگی و محلی قرائت قرآن در حال رنگ‌باختن است و این امر، محدود به محافل رسمی و مسابقات شده است، در حالی که شرکت در مسابقات و احراز مقام، هدف این هنر معنوی نبوده است.

۳. معماری؛ معماری قدسی پیش از هر چیز در وجود مسجد متجلی است که به خاطر خصلت تقدس‌بخش و وحدت‌آفرین خویش، انسان را به رؤیای ازلی‌اش که به پیش از هبوط وی از بهشت مربوط است، پیوند می‌زند. پیامبر اکرم ﷺ قبل از آنکه بر «فرش» نماز گذارد، در بارگاه الهی (عرش) نماز اقامه کرده بود و با تقدس‌بخشیدن دوباره به فرش به‌عنوان بازتابی از عرش، زمین را به جایگاه دیرین آن که آینه و بازتاب ملکوت است، باز گردانید. در واقع، زمین به‌واسطه سجده کامل‌ترین مخلوق خداوند از سرشتی قدسی، پاک و مطهر برخوردار شد.

درباره معماری اسلامی، این «تقدس‌بخشی» بیش از هر چیز به مدد قطبی کردن فضا بر اساس حضور خانه خدا (کعبه) شکل می‌گیرد. مربع بودن خانه کعبه از این روست که چون مربع نماد حد و حدود است و از حیث توان ایستادگی برابر نیروهای برون‌ی از همه جهات، مستحکم‌ترین و ثابت‌ترین جنبه خلقت است، باعث می‌شود تا همه خلایق که در اقصی نقاط جهان پراکنده‌اند، در این خانه به وحدت، ثبات و آرامش برسند. در واقع، به این علت خانه کعبه، قبله مسلمانان برگزیده شده است که تمام جهات را قطبی و متمرکز می‌کند و تمام



نقاط پیرامون را به سوی مرکز فرامی خوانند و روح انسان در پیوند درونی با آن به وحدت نزدیک تر می شود.

معماری مساجد نیز بر همین اصول ربانی، انطباق دارد تا تصویری از آن روضه رضوان را تداعی کند. در تمام مساجد «گنبد» بالاترین نقطه را تشکیل می دهد که نماد «اصل وحدت» و «روح» است که به عنوان محور جهان تمام مراتب وجود را در عالم هستی با پروردگار یکتا مربوط می سازد. قاعده هشت وجهی گنبد، کنایه از «کرسی الهی» و نیز عالم فرشتگان و قاعده مربع یا چهارگوشه هم نماد جهان جسمانی روی زمین است.

توجه به جنبه های نمادین این اشکال برای درک مفهوم روحانی معماری قدسی، ضروری است؛ چون به مدد آنهاست که وحدت در فرم های معماری نفوذ می کند تا کیفیتی قدسی بیافریند که در آن اشکال و صورت های زمینی بر حقایقی ورای این جهان دلالت نمایند (بادی، ۱۳۸۵: ۲۶۰).

معماری در ادیان دیگر هم هنر مقدس به شمار می رود، به عنوان مثال در مسیحیت، ترکیب و تألیف (یعنی کلیت و تمامیت) ساکنان آسمانی عالم به صورت شهری رمزی، یعنی اورشلیم آسمانی که حصارش بر دوازده پایه استوار است و در مرکز بهره الهی سکونت دارد، متمثل شده است. بنابر آباء کلیسا، اورشلیم آسمانی، سرمشق و انموذج معبد مسیحی است (بورکهارت، ۱۳۷۶: ۳۴). هم چنین در هند، ساختمان قربانگاه آتش ودایی از طرفی متضمن تغییر دایره به چهارگوش است (از طریق تجسم و تصویر دور عالم به صورت مربع یا مکعب) و از سوی دیگر، مشتمل بر تغییر چهارگوش به دایره، همان گونه که استلا کرامریش در کتاب مهمّش، «در باره معبد هند» خاطرنشان ساخته که این دو عمل، کل معماری قدسی را بر وجه اجمال و به نحو موجز بیان می کنند (بورکهارت، ۱۳۷۶: ۲۲).

این همه در صورتی زمینه تقرب به درگاه الهی را فراهم می‌آورد که بنیان‌گذاران آن در هر مرتبه‌ای، از آنکه بذل مال می‌کنند و آنکه بذل هنر و ذوق می‌نمایند، از صفای باطن بهره‌مند باشند؛ چرا که باری تعالی نیز بر این مطلب تأکید می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْوَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ)؛ «خدا شهادت می‌دهد آن‌هایی که مسجدی می‌سازند تا به مؤمنان زیان رسانند و میانشان کفر و تفرقه اندازند و برای کسانی که می‌خواهند با خدا و پیامبرش جنگ کنند، کمین‌گاهی باشد، آنگاه سوگند می‌خورند که ما را قصدی جز نیکوکاری نبوده است، دروغ می‌گویند. هرگز در آن مسجد نماز مگزار. مسجدی که از روز نخست بر پرهیزگاری بنیان شده، شایسته‌تر است که در آنجا نماز کنی. در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند؛ زیرا خدا پاکیزگان را دوست دارد.» (بقره/۱۰۸ و ۱۰۷).

۴. تعزیه؛ هنر تعزیه نیز از آن جهت که بیانگر معارف دینی و فرهنگ شهادت است و نوعی تعالی‌بخشی به روح آدمی را محور و هدف کار خود قرار داده است و چشمه‌ای از زندگی یک انسان کامل قرآنی را به تصویر می‌کشد، هنر قدسی محسوب می‌شود. این هنر نیز با بهره‌گیری از ابزارهای هنری و روح دینی در صدد تعالی‌بخشی و بزرگواری در روح مخاطب است.

اگر آن کس که برای به تصویر کشیدن شمه‌ای از جان‌فشانی اباعبدالله ۷ انتخاب می‌شود از نظر باطن، خود را به هیچ عنوان با آن روح مقدس پیوند نزند و ذره‌ای متخلق به اخلاق حمیده آن بزرگوار نباشد، نمی‌تواند در ضمیر مخاطبان تحولی ایجاد کند؟ روحی که خود

تعالی نیافته است، چه طور می تواند زمینه ساز تعالی روحی آنانی شود که نظاره گر هنر نمایی او می باشند و از دور دستی بر آتش دارند.

۵. هنر البسه؛ اسلوب روحانی اسلام در هنر البسه و خصوصاً در جامه مردانه اقوام خالصان مسلمان نیز متجلی می شود. هنر البسه، هنری همگانی و حتی مردمی است؛ ولی این مانع از آن نمی شود که غیرمستقیم هنر مقدس باشد؛ زیرا جامه مردانه اسلامی به نوعی جامه روحانی عمومی است. همان گونه که اسلام، مقام روحانیت را با القای سلسله مراتب و تبدیل هر فرد مؤمن به مقامی روحانی تعمیم بخشیده است.

شریعت موسوی نمونه ای است که نشان می دهد جامه روحانی، خود جزء هنر مقدس به معنای دقیق کلمه محسوب می شود.

جامه مردانه اسلام، ترکیبی است از پوشاک مقام روحانی و مرتبت رهبانی است و در حال بر شرف و عزت مرد تأکید می ورزد. به گفته رسول خاتم این عمامه است که نمودار شأن و حیثیت معنوی است و بنابر این منزلت مقام روحانیت است.

این هنر در دین یهود و مسیحیت نیز به عنوان هنر مقدس به شمار می رود، به عنوان مثال قرص ذرینی که کاهن اعظم در کتاب عهد عتیق بر سینه دارد، برابر با خورشید است و جواهراتی که بر وفق مراکز ظریفه شیخینه زینت بخش مواضع مختلف بدن اند، همانند ستارگان اند. کلاهش به تقلید از الگوی شاخ های هلال ماه ساخته شده و منگوله ها و شرابه های جامه، یادآور شبنم یا باران رحمت الهی است.

پوشاک عبادی در مسیحیت همین زبان صوری را مداومت بخشیده؛ ولی در عین حال با نقش روحانی مسیح که هم قربان کننده است و هم قربانی، پیوسته است (بورکهارت، ۱۳۷۶: ۱۵۲).

طراحی این هنر در بین جامعه ای که به هر نحو با ملکوت در ارتباط است و هم چنین تهیه آن از ابتدا تا زمانی که بر جسم انسانی پوشانده

می‌شود و قرار است بدن جسمانی او را چون روحش بسان ملکوتیان متلبس کند، باید با دستان هنرمندانی هم‌نوا شود که ذکر ملکوتی را از زبان به دل رسوخ داده باشند و آنگاه است که تأثیر به‌سزایی در سیر ملکوتی عبادالله ایفا می‌کنند.

مؤید ما در این ارتباط می‌تواند روایتی باشد که از امام متقیان حضرت علی **7** نقل شده است که فرمودند:

«رسول خدا **9** در روز عید غدیر، عمامه‌ای بر سرم گذاشت و گوشه آن را پشت سرم آویزان کرد، آنگاه فرمود: خدای متعال در جنگ بدر و حنین مرا با فرشتگانی کمک کرد که با چنین عمامه‌هایی معمم بودند.» (بیهقی، بی تا: ج ۱۰، ۱۴).

سخن پایانی

در جامعه کنونی با توجه به پیشرفت علوم حسی و توجه بیشتر به محسوسات، هنر جایگاه والای خویش را از دست داده است و به ابزاری صرف برای ایجاد هیجان در مخاطب بدل شده است. امانیسم هم با محوریت انسان و رفتار و اعمال آن فقط به بررسی جنبه‌های وجود جسمانی او می‌پردازد، هر چند اعمال او صرفاً جنبه جسمانی و حتی نزول او از مرتبه انسانی به مرتبه حیوانی باشد. هنرمند در این زمان به هدف تعالی جامعه، هنر نمی‌آفریند و خود را به این امر متعهد نمی‌داند. در بسیاری از موارد نیز از آنجا که به بُعد روحانی انسان توجه نمی‌شود، هنر را حذف می‌کند. آری اگر نوشیدن آب فقط برای رفع عطش از جسم باشد، فرقی نمی‌کند از چه لیوانی نوشیده شود، حتی اگر آن لیوان یک‌بار مصرف باشد، مشکلی از لحاظ زندگی حیوانی او ندارد؛ ولی آنکه آب را به نیت رفع عطش از روح و جسم می‌نوشد به همه جوانب وسیله توجه می‌کند.



وقتی معمار، خانه را صرفاً برای استراحت جسم ساکنان آن می‌سازد و آن را محل نزول روح نمی‌بیند، فقط وسیلهٔ راحتی جسم را فراهم می‌کند؛ اما معماری که هنرمند قدسی است در خشت‌خشت آن روح انسانی را هم در نظر می‌گیرد. از بیرونی تا اندرونی از سکوی کنار در ورودی گرفته تا هشتی ابتدای منزل که وقتی کسی وارد می‌شود با قرار گرفتن در آن تمام ناآرامی‌های بیرون خانه را همانجا فرو می‌ریزد و با بساطت خاطر به آن وارد می‌شود. چنین منزلی محل پرورش روح و جسم انسان واقع می‌شود.

اگر انسان فقط همین بدن جسمانی باشد، فرقی نمی‌کند بر روی چه فرش‌ی قدم بگذارد. آنچه اهمیت دارد استقرار و آسیب‌نشدن جسم است؛ ولی وقتی به جنبهٔ روحانی او توجه می‌شود، نقوش روی قالی که با دستان هنرمند دختر بچهٔ روستایی نقش بسته است، اهمیت پیدا می‌کند.

در این بین، رسالت هنرمند قدسی خطرتر از گذشته می‌نماید؛ چرا که وی بر خلاف سیر جامعه، جسم را تنها مرکبی برای روح می‌داند و در حد ابزاری برای حرکت به سوی دیار معشوق به تیمار آن می‌پردازد. در این زمان، مبلغ دینی باید بیشتر از پیش به تهذیب نفس و کسب مقامات عرفانی بپردازد و از طرف دیگر با ممارست در زمینهٔ هنرهای مختلف، آن را برای برقراری رابطه بین خالق و مخلوقاتش به کار گیرد.

این همت و عزم جزم، حلقه مفقوده‌هایی است میان اندیشه‌های عرفانی و تجلیات هنری، یعنی رسیدن سالک به مقامی که با تخلق به اخلاق الهی می‌تواند هر آنچه را اراده کند و در عالم مثال تحقق بخشد و در عرصهٔ جامعه به نحو سمبلیک به منصفهٔ ظهور برساند؛ بنابراین، این نوع صورت‌گیری به بهره‌مندی هنرمند از درخت سدره‌المنتهی در بهشت منتهی می‌شود. هنرمند همان‌طور که در دنیا برای خدا و با هدف وصال خلق و خالق آثار هنری خلق می‌کند و زمینه‌ساز هدایت می‌گردد، به لطف و

اذن الهی در سرزمین بهشت که آسمان زمین دنیاست، چنین همتی باید
قوة خیالش، خلق صور می‌کند؛ اما این بار صور، وجودات عینی هستند؛
البته جایگاه همه بهشتیان چنین است؛ اما در این میان، مرتبه اولیاء،
دانشمندان و هنرمندان که مبلغان دین هستند، مرتبه‌ای ویژه و خاص
است (نک: امامی جمعه، ۱۳۸۸: ۸۶).



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. الهی قمشه‌ای، حسین، *دفتری در ادبیات و هنر و عرفان*، چاپ اول، تهران: روزنه، ۱۳۸۲.
۳. ابن سینا، *رساله احوال نفس*، پاریس: دارالیبلیون، ۲۰۰۷.
۴. امامی جمعه، سیدمهدی، *فلسفه هنر در عشق‌شناسی ملا صدرا*، چاپ اول، تهران: فرهنگستان هنر، پاییز ۱۳۸۸.
۵. بادی، نزهت، «تألو پیامبر در هنر قدسی»، پیام زن، ش ۲۶۰، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۶. بورکهارت، تیتوس، *هنر مقدس*، ترجمه: جلال ستاری، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۶.
۷. شیخ اشراق، *حکمة الاشراق*، تصحیح هانری کربن، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۳.
۸. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷.
۹. ملا صدرا، *الاسفار الاربعه*، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱.
۱۰. ———، *مفاتیح الغیب*، چاپ اول، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۱۱. ———، *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیه*، چاپ ششم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
۱۲. ———، *تفسیر القرآن الکریم*، چاپ دوم، قم: بیدار، ۱۳۶۶.